

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس دویست و ششم

سید محمد حسن طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

صحبت در کیفیت تغذیه و مطالبی در این زمینه بود، که امام صادق علیه السلام در حدیث عنوان به عنوان بصری متذکر می شوند. همان طوری که در جلسات قبل عرض شد، مسئله تغذیه و کیفیت غذا و اختیار غذا، خودش فی حدّ نفسه مطلوب بالذات نیست و انسان برای این مسئله و این قضیه در این دنیا نیامده است؛ بلکه جنبه وساطت دارد و وسیله ای برای بقای جسم است که انسان به واسطه آن به آن مرتبه از کمال و تقرّب روحی برسد.

فلهذا برای یک سالک بهترین و مناسب ترین و صالح ترین روش در تغذیه، روشی است که بتواند جسم او را برخوردار از بهترین حالت اعتدال مزاجی کند و به واسطه آن اعتدال مزاجی، نفس و روح بتواند به آن حرکت و تقرّب و آمادگی ای که برای او در نظر گرفته شده است، برسد.

مشخص است که انسان به واسطه ارتباطی که بین نفس و جسم وجود دارد، نمی تواند مسئله جسم را نادیده بگیرد. خواهی نخواهی ما درگیر مسئله جسم و مسائل بدن هستیم، یا باید قید حرکت روحی و نفسی را بزنیم و به هر کیفیتی که دلخواه ما هست، زندگی کنیم، غذا بخوریم، به هر چه اشتهای ما برسد تناول کنیم، به هر چه فکر ما ولو اینکه برای ما مضرّ باشد به او تمایل پیدا می کند، دست اندازی کنیم، به هر چه که می بینیم، نسبت به آن رغبت نشان بدهیم، که در این صورت دیگر راهی برای تقرّب باقی نمی ماند...

من یک وقت یادم هست در زمان مرحوم آقا، جلسات و مسائلی بود، شبها و عصرها افراد می آمدند، دوستان می آمدند، در عصر جمعه، دعای سمات و همین طور دعاها دیگر مثلاً در ماه رجب، ادعیه ماه رجب و در ماه شعبان، ادعیه شعبانیه خوانده می شد و در شبها هم همین طور مرحوم آقا می فرمودند: باید در این جلسات قواعد و قوانین رعایت بشود، حالاتی برای انسان می آورد، توجهی برای انسان می آورد، تجرّدی برای انسان به وجود می آورد.

خب مشخص بوده و هست که شما در هر جا از این مکان های مطهر و مقدّس که بروید، آن تبدّل حال و تحوّل حال را خودتان احساس می کنید. در مجلس ذکر بروید، در مجلس سیدالشهدا بروید، در مجالس روضه بروید؛ نه در این مجالس تئاتر! و شعبده بازی! که غیر از آبروریزی چیزی ندارد، در آن مجالسی که نیت خیر در آن است، نیت صالح در آن است. صفا در آن مشاهده می شود. آدم وقتی که می رود، خوب مشخص است که تغییر حالی در خود احساس می کند؛ این تغییر حال یعنی تجرّد، تجرّد یعنی تقرّب. آن حالی را که بیرون داشته است، می بیند آنجا آن حال را ندارد، حالش عوض شد، بیرون یک حالی داشت، یک برخوردی داشت، یک جوری صحبت می کرد، ارتباط خودش با افراد یک قسمی بود. وقتی که آمد، می بیند حالش عوض شده،

ارتباطش فرق کرده. این که ارتباط فرق کرد از کجا آمد؟ از فضا، یعنی همین که وارد فضا می شود، همراه با آن ارتباط فیزیکی که با فضا پیدا می کند؛ یک ارتباط متافیزیک هم برای او حاصل می شود. آن ارتباط متافیزیک که ارتباط با عالم مثال و ملکوت این مجلس است، حال او را تغییر می دهد. می بیند سبک شده، میل به قرائت قرآن در او ایجاد شده، قبلاً نمی خواند ولی در این مجلس کشش در او ایجاد شده، اینها برکات چیست؟ برکات سیدالشهداء است که می آید حال را عوض می کند. اکسیری است که وقتی به مس می خورد، مس را به طلا تبدیل می کند.

لذا همیشه بزرگان می فرمودند: مکان هایی را اختیار کنید که بتواند در شما تغییر حال ایجاد کند، از مکان هایی که شما را به عکس، در حالت حیوانی و حالت بهیمیّت و در حالت کثرات فرو می برد پرهیز کنید. نگوئید این چهار، پنج دقیقه است، حالا خیلی مهم نیست؛ می روید و می بینید همان پنج دقیقه کارت را می سازد. نگوئید این حالا نیم ساعت است، حالا گیرم برویم اینجا مهم نیست؛ همان نیم ساعت دخل انسان را درمی آورد. توجّه کردید! نگوئیم حالا فرض بکنید چه عیب دارد؟! حالا مسئله ای اینجا نیست و امثال اینها. من یک وقتی می خواستم بروم در یک مجلس عروسی، اتفاقاً منزلی بود. وقتی که می خواستم وارد شوم، دیدم عجب جایی است، نمی توانم پایم را در آنجا بگذارم. نمی دانم واقعاً در این مجالس چه کارهایی می کنند؟ چه نفوسی می آیند؟ چه قضایایی می گذرد که اصلاً این قدر فضا، فضای ظلمانی می شود؟ اصلاً دیدم نمی توانم، ولی در رودربایستی گیر کردیم: آقا تشریف بیاورید! به خاطر شما در تالار نینداختیم! دیدیم خب قول دادیم دیگر ما که قبلاً نیامدیم بازدید کنیم، مثل اینکه باید از حالا به بعد یک دوره محیط و نقشه جایگاه و اینها را یک ارزیابی بکنیم، مثل اینها که عملیات انجام می دهند، یک گروه موقعیت شناسی می روند منطقه را ارزیابی می کنند...؛ حالا خلق الله تشریف ببرند. ما همین طور سرمان را پایین انداختیم و وارد شدیم. دیدم اصلاً نمی توانم... بالأخره به یک زوری رفتیم داخل و با خود گفتیم قول داده ایم دیگر.

باور کنید تا یک ماه حالم سر جای اولش برنگشت. با یک رفتن، تا یک ماه درگیر بودم توجّه می کنید! خب این چیست؟ این همین ولش کن، ولش کن است. حالا این را رها کن، حالا آن را رها کن، خب این نمی شود، این طور با «ولش کن» کسی به مقصد نمی رسد.

مرحوم آقا می فرمودند: وقتی در جلسه هستی فکرتان را جای دیگر نبرید. خب یا نیا که هم خیال خودت راحت می شود و هم این قضیه به بقیه سرایت نمی کند؛ چون بالأخره فضا عوض می شود چون یک نفر که همراه با مجلس نیست بر فضا تاثیر می گذارد، بنده خودم شاهد بودم در یک جلسه تهران زمانی که خود مرحوم آقا بودند، ایشان در جلسه به دو نفر گفتند: شما برخیزید و از جلسه خارج شوید و تا بین شما این حالت است در جلسه شرکت نکنید. چون بقیه را هم خراب می کنند. تنها خودش که نیست. یک شخصی بیاید و با دیگری در تعارض و در تضاد باشد، این شخص به او سنگ بیندازد، او هم به این شخص سنگ بیندازد. این به او تیر بیندازد، او هم به این توپ بزند. خب این چه شد؟ این چه مجلسی است؟ مگر مجلس هم مثل اداره است که آدم برود کارت بزند، بیاید بیرون؟!

مجلس ملکوت می خواهد. برای وارد شدن در مجلس انسان باید بداند که در ملکوت او باید تاثیر کند و الا که در خانه اش نشسته بود. خب می رفت در پارک قدم می زد، برای چه اینجا آمده است؟ اگر انسان وارد اینجا می شود باید قوانین و مقررات اینجا را هم در نظر بگیرد. ولی خب آمده در آنجا و بعد می بیند افاقه نکرد. بعضی از دوستان می گویند: آقا ما می رویم در این مجالس می بینیم فرقی نمی کند حالمان همان طور است.

خب چرا باید این طور باشد؟ به خاطر اینکه به آنچه که بزرگان گفته اند ترتیب اثر نمی دهیم. گفتند: روز جمعه را استراحت کنید، بلند نشوید این طرف و آن طرف بروید، افراد را به منزل خود دعوت نکنید، با افراد برخورد نکنید، با افراد صحبت نکنید. روز تا عصر را به این طرف و آن طرف نگذرانید خب بالأخره پس ما با مردم چه فرقی کردیم؟! همه همه کار می کنند ما هم می کنیم پس چه فرقی شد؟! خب پنجاه سال هم همین طور بمانیم ما که حرکتی نکردیم. اگر حرکتی بکنی جای تعجب دارد، نباید هم بکنی تعجبی ندارد. پانصد سال هم بگذرد، عمر نوح هم بکنی، دو سانت هم بالا نمی آیی؛ چرا؟ چون به قاعده آنجا عمل نشده است. ایشان می فرمودند: بعد از جلسه صحبت نکنید، بگذارید آن حالی که ملکوت این مجلس آمده در نفس تاثیر گذاشته، تثبیت بشود.

و این صحبت کردن بعد از مجلس آن حال را از بین می برد. یعنی یک شخصی یک حالی پیدا کرده - خب خودتان امتحان کنید - یک دفعه می گوید: آقا دیروز روزنامه را دیدی چه نوشته بود؟ خب زهرمار! الآن موقع روزنامه چه نوشته بود است؟ آقا دیروز فلانی به ما چه گفت، به من چه؟ به تو چه مربوط است؟ از این حرف ها هر روز اینجا هزارتا هست، آخر اینجا جایش است؟! توجه می کنید! خب این مسئله می آید به طور کل تمام داده ها را می گیرد، تمام یافته ها را می گیرد. حتی ایشان گاهی اوقات عصبانی می شدند وقتی دو نفر موقع نماز صحبت می کردند: آقا پس ما برای چه کسی این حرف ها را می گوییم؟ توجه می کنید! اینها چیزهایی است که قانون دارد، قواعد دارد.

غذا هم همین است وقتی که انسان هر چیزی که به آن میل پیدا کرد ولو برایش ضرر دارد را بخورد بخورد، غذایی که باید نصف بشقاب را بخورد، همه بشقاب را بخورد. خورشتی که باید چهار پنچ قاشق بریزد، یک کاسه را خالی بکند. این موادی که اینجا هست، آن چربی ای که هست، آن سرخ کردنی هایی که هست، آن غذای پرکالری ای که هست و الآن بدن به آن نیازی ندارد، ما می آییم بر این بدن تحمیل می کنیم و این بدن را به هضم این غذا وادار می کنیم. این معده نمی تواند این کار را انجام بدهد، نفس می آید و در این هضم غذا درگیر می شود، قفل می شود. دیگر حرکت از آن سلب می شود نمی تواند دیگر حضور قلب داشته باشد. شما یک غذای سیر بخورید ببینید بعدش حضور قلب دارید یا ندارید؟ ببینید حالتان فرق می کند یا نمی کند؟ ببیند آن لطافت و رقتی که قبل از غذا ...

در ماه رمضان چرا انسان خودش را به خدا نزدیک می بیند؟ آن رقت و لطافتی که برای حرکت روح و برای حرکت نفس لازم است به واسطه سبکی و به واسطه عدم اشتغال نفس به هضم غذای پرکالری، این رقت

را به واسطه عدم همچنین غذایی می بیند حال او را تغییر داده است، دیگر نمی خواهد از این حالش دست بردارد، نمی خواهد این حال تمام بشود، نمی خواهد این حال به انتها برسد. می خواهد این حال بماند. این موقع مؤذن می گوید: الله اکبر... موقع اذان می شود می بیند: به به! سفره از اینجا تا آنجا انواع غذاها و اطعمه، آن هم غذاهایی که برای انسان موجب سنگینی خواهد شد.

خب نفس می گوید: از این بخورم، از این بخورم، یک قاشق هم از آن. یک دفعه می بیند آن حال قبل از غذا رفت، چرا؟ چون در اینجا زیاد خوردی. این مسئله هست، این که همیشه تاکید کرده اند که انسان همیشه باید بر بدن راکب باشد، نه مرکب برای این است. برای این نکته است؛ چون اگر بخواد هر چیزی را و به هر کیفیتی بخورد، دیگر آن توان حرکت از او ساقط می شود. حالا إن شاء الله در جلسات بعد... گرچه می خواستیم این را زودتر تمام کنیم ولی من احساس کردم نکاتی هست که باید به آن نکات پرداخته بشود: راجع به روزه ها و دستورها و کیفیات مسائل ترک حیوانی، یک قضایایی هست که باید آنها را هم تذکر بدهیم تا اینکه مطلبی نگفته نماند.

اما کلامی را که امام صادق علیه السلام به عنوان می فرمایند و کلام عجیبی است و مطلبی است که تجربه شده است، این است؛ حضرت می فرمایند: تا اشتها پیدا نکردی چیزی نخور، هرچند که جلویت بگذارند. رفتی منزل رفیقت میوه می گذارند، هیچ میلی نداری، او هم ناراحت نمی شود، به جای میوه جای بخور! هیچ اشکالی هم ندارد یا فقط یک میوه مثلا یک سیب بخور! اگر پرتقال است، نصفش را بخور. اگر می بینی تمام پرتقال را بخوری سنگین می شوی، دلیلی ندارد تماش را بخوری، نصفش را بخور. نصف دیگرش را بده کس دیگری بخورد.

خب انسان در طول این زندگی که همه اش در خانه نمی نشیند. مجلس می رود، اداره می رود، مطبش می رود، دفتر می رود، سر کلاس می رود، منزل رفیق می رود، منزل قوم و خویش می رود، دیگران می آیند. درست شد؟ خب همه اش که نمی شود انسان به دلخواه این و آن، از این بخورد، از آن بخورد. خب این که تمام، صرف در این امور شد.

انسان باید از صبح تا ظهر یک برنامه ای برای خودش قرار بدهد، - اینهایی که عرض می کنم مطالبی است از بزرگان که بنده شنیده ام که خدمت رفقا عرض می کنم - یک برنامه ای باید قرار بدهد. این مقدار کالری در روز به بدنش برساند، این مقدار در این وعده باید اخذ بکند... حالا مسائل دیگر بماند، آنها جای خودش را دارد مسائل دیگری که در این زمینه هست مثل ورزش و امثال ذلک. راجع به آنها هم شاید مطالبی را در همین فقره عرض کنیم و آنچه را که می بیند برای او مفید است.

همان طوری که امتلاء معده موجب انصراف نفس و روح از مقام قرب به اشتغال و تدبیر بدن است، همین طور انسان به نحوی با بدن خود برخورد کند که گرسنگی بیاید بر او غلبه کند و او را به ضعف بیندازد، این هم غلط است. هردویش مانع برای حرکت است. خیر الأمور أوسطها؛ هر چیزی حدّ وسطش خوب است، هر چیزی در حدّ اعتدالش مناسب است. توجه کردید، هر چیزی در حدّ اعتدال.

وقتی انسان به یک چیزی اشتها پیدا می‌کند، باید ببیند حال او اقتضای این را می‌کند یا نمی‌کند. وقتی که نیم ساعت پیش، بیست دقیقه پیش یک میوه خورده است، باز یک میوه می‌آورند، دوباره دست نزنند و بردارد. خوب یک میوه خورده است دیگر. آن میوه بعد از این، آن غذای بعد از این، آن مأكول بعد از این با آن کلام امام صادق که می‌فرمایند: هر چیزی که دیدی، به هر چیزی که نگاه کردی، نخور و خودت را نگه دار و بگذار که نفس تو به آن اشتهای لازم برسد و بعد تناول کن، برای این است، برای همین جهت است که انسان در مأكول خود باید در حدی باشد که احساس نکند در معده او چیزی هست.

این می‌شود یک معیار؛ چون همین‌که احساس کند در معده او ثقل پیدا شده است، معلوم می‌شود که بیشتر از میزانی که بدن او نیاز دارد خورده است.

دفعات غذا را بیشتر کند، چرا معده خود را یک دفعه سنگین کند؟ دفعات را بیشتر کند، میان وعده داشته باشد، چه اشکالی دارد؟! آن حالت سبکی‌ای که انسان احساس کند، آن حالت بهترین موقعیت است که بدست آورده، آن حالت مورد نظر امام علیه‌السلام به عنوان بوده، نه اینکه انسان حالی را احساس کند که وقتی غذا خورد باید تازه بیاید یک‌جا بنشیند، نیم ساعت یک ساعتی استراحت کند تا آن ثقل غذا کم بشود.

دیگر با این وضع آن حالش رفته است، آن ارتباطش قطع می‌شود. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ما ملأ آدمی وعاءاً شراً من بطنه¹؛ انسان هیچ ظرفی را بدتر از معده خود پر نکرده است یعنی آن ضرری را که به او می‌رساند، آنها می‌دانند چه چیزی از انسان رفته است؟ آنها می‌فهمند و الا خب مسئله‌ای نیست، انسان یک مقدار ثقل معده پیدا می‌کند، بعد یک دارو و عرقیاتی بخورد و حالا یک ساعتی هم بگذرد تا حالش به حال عادی برگردد. خب نرمال شد، طبیعی شد، چیزی از دست نداد، حال دو ساعتی هم روی یک صندلی نشست، صحبت کرد و یک قدری سبک شد. خب تمام شد دیگر این همه تاکید برای چیست؟ المعده بیت کل داءٍ والحیمية رأس کل شفاء² برای چیست؟ معده ظرف همه امراض و حمیت یعنی پرهیز - من دیدم در یک کتابی حمیت را تب معنی کرده بودند، حمیت یعنی پرهیز - رأس همه شفاهاست خوب این برای چیست؟ این که قبل از اینکه سیر بشوید، دست از غذا بردارید برای چیست؟ اینکه در شب غذا سبک بخورید تا بهتر قبل از طلوع بیدار بشوید برای چیست؟ اگر صرفاً پرداختن به یک مسئله ظاهری بود، این همه تاکید برای چیست؟

آنها می‌دانند، بزرگان می‌دانند، ائمه می‌دانستند که غذای زیاده موجب سلب توفیقی خواهد شد که ارزش این را ندارد که انسان دو ساعت، سه ساعت وقت خود را صرف این مسئله بکند، ارزش ندارد. در همان سه ساعت شاید قرار بوده یک چیزی بیاید ولی به واسطه امتلاء معده رد شد و رفت. لذا همه بزرگان، آن‌طور که بنده در ارتباط با آنها بودم و شنیدم، آنها خیلی در این مسئله اصرار داشتند. نه اینکه نخورند، همه چیز هم

1- حدیث عنوان بصری

2- بحار الأنوار، ج 59، ص 290.

می خوردند و بنده تعجب می کنم از این مسائلی که می شنوم، امروزه یا سابق که انسان باید یک میوه بخورد! چه کسی گفته باید یک میوه بخورد؟! چندی پیش یک جایی بود، می دیدم از یک بنده خدایی تعریف می کردند، فوت کرده بود، بنده خدا آدم خوبی بود ولی معلوم نیست که همه کارهای انسان هم درست باشد، که فلانی یک میوه فقط در منزلش بود، بیخود! چه کسی گفته؟ چه اشکالی دارد دو میوه باشد، سه میوه باشد، چهار نوع میوه باشد؟ فقط همان یک میوه خلق خدا است؟! بقیه میوه ها مخلوق خدا نیستند؟! چه فرقی می کند بین سیب و پرتقال و انگور؟! حالا این زهد است که یک نفر در یخچالش فقط سیب باشد؟! این زهد است؟! هیچ هم زهد نیست، اسراف خلاف است، اضافه بر مصرف بدن خلاف است، چه یک نوع میوه باشد چه صد نوع، چه فرقی می کند؟! داشتند تعریف می کردند: فلانی هر وقت می رویم خانه اش، فقط یک نوع میوه می گذارد. بیخود! حالا یک شخصی یک نوع میوه ای را دوست ندارد. یک میهمان می آید، سیب می گذاریم جلویش، سیب دوست ندارد، میل ندارد، دوست دارد پرتقال باشد، پرتقال بردارد. خب یک پرتقال هم بگیر و بیار. شما که می خواهی ده هزار تومان خرج کنی، حالا چه فرقی می کند همه این ده هزار تومان را سیب بخری یا ده هزار تومان را سه قسمت کنی، یک قسمت سیب یک قسمت پرتقال یک قسمت هم مثلاً انگور باشد یا گلابی؟! هر دو یک قیمت شد. حالا چه فرقی کرد؟! این طوری که بهتر است، مواد بیشتری به بدنت می رسد. اگر قرار به زهد است، این خشک مغزی ها و خرمقدسی ها چیست؟ زهد این است که انسان یک میوه بخورد؟! تو غلط می کنی.

یک نفر بود اسمش را شنیده بودم، این شخص در تابستان ها در آفتاب نماز می خواند، در زمستان ها هم در سایه، می گفت: ریا می شود! خب احمق آفتاب به سرت می خورد، مریض می شوی. این که زهد نشد، این که تقوا نشد، پس خدا سایه را برای چه قرار داده است؟ گرما را برای چه قرار داده است؟ فقط به عنوان اینکه فلانی زاهد است، فلانی زاهد است یک نوع میوه می خورد. نه، ده نوع میوه باشد، اسراف نباید باشد. همان طوری که سیب میوه خدا است، پرتقال هم میوه خدا است، انگور هم خلق خدا است، گلابی و خربزه و همه چیز مخلوق خدا هستند. به اندازه بخور ده نوع هم بخور هر چیزی به اندازه اش خاصیت خودش را دارد و البته خوب بعضی ها می گویند: دو نوع میوه با هم بخوری فلان می شود، که البته هنوز ثابت نشده است.

علی کلّ حال، مسئله مسئله زهد است. زهد در اینجا نیست، زهد در این است که انسان جلوی نفس را نسبت به تمایل به هر چیزی بگیرد. به هر چیزی که میل دارد، دست درازی نکند، اقدام نکند، این مسئله است و الا انسان بخواهد به خاطر فائده اش، به خاطر سودش، به خاطر موادّش، به خاطر ویتامین هایی که دارد، انجام بدهد این غلط نیست.

ولی یک مطلب هست در زمان سابق مرحوم آقا توصیه می کردند: در جلسات یک نوع میوه آورده بشود. این را فقط توضیح بدهم؛ چون ممکن است در ذهن دوستانی که در زمان سابق بوده اند، اشکال بشود. ببینید مطلبی که ایشان می گفتند با آنچه که ما داریم می گویم فرق می کند، اولاً در جلسات فرق می کرد، اگر یک میهمان می آمد منزلشان این طور نبود که یک میوه بیاورند، خود بنده می رفتم چند نوع میوه می خریدم می آوردم

جلوی خود آقا می گذاشتم. در عروسی ها و مجالس مختلف این طور نبوده است. چند نوع میوه به هر قسمی و به هر کیفیتی بود. اگر قرار بر یک نوع میوه بود، خب آنجا هم باید فقط یک نوع باشد. یک همچنین چیزی نبوده است، یک همچنین مسئله ای نبوده است. فقط این قضیه مربوط به جلسات عصر جمعه بود که در آنجا نظر بر توجّه نفس بوده و نظر ایشان این بوده که وقتی یک جلسه ای برقرار می شود، خب نفس هم دنبال بهانه می گردد که حواس خودش را به مسائل عادی و جزئی بیاورد، بطوری که ما از این مسائل و مطالب می دیدم، خب اگر قرار باشد که مجلس ذکری باشد، بعد میوه و اینها بیاید، نفس از آن حالت توجّه به اینها تمایل پیدا می کند و این هم یک چیز واضحی است، چیزی نیست که بخواهیم انکار کنیم، حالا بگوییم یک نفر می تواند این مسئله را از خود سلب کند، همه که این طور نیستند. لذا این مسئله می آید روی مسائل دیگر که باید روی آنها یک مقداری دقت کرد...

آن مجالس به این کیفیت بود که یک میوه باشد، خب انسان، هم تغییر ذائقه کرده و یک چیزی تناول کرده و خیلی تفاوتی هم در آن حالش پیدا نمی شود و حتّی خود ایشان هم این اواخر گفتند: فقط جای باشد و این هم علّت دارد، علّت این قضیه هم ما بودیم. رفتیم گفتیم: آقا در این جلسات اصلاً برای چه میوه می آورند؟ آقا هم گفتند: بله، اصلاً بگویید بیاورند. بله خلاصه خراب کاری از ما بوده، فقط همان جای کفایت است. ببینید حتّی به این اندازه آن حالی که آمده است، آن توجّه که آمده با خوردن میوه از بین نرود. جای خب خیلی مسئله ای نیست، جای هم مثل آب می ماند، خب انسان آب می خورد، این آبی که جلوی شما هست، این تنگ آبی که هست، انصرافی ایجاد می کند؟ نه، خب جای هم تقریباً همین طور است. اما اگر بخواهند میوه بیاورند: چه می خواهند بیاورند؟ پرتقال می خواهند بیاورند یا انگور؟ خوب است فلان میوه را بیاورند... دیگر خراب شد، تا یک همچنین چیزی به ذهن آمد آن توجه و آن حضور قلب دست کاری شد.

لذا می گویند: اصلاً از خیرش بگذریم، می خواهید سایر جاها در مجالس دیگر، عیب ندارد. اما هر چیزی جای خودش را دارد. اینجا یک جای بیاورند، فرقی نمی کند. اینها نکات است اینها نکاتی است که انسان باید به آن دقت کند، چرا؟ چون قانون این است، برخلاف مسیر آب که ما نمی توانیم شنا کنیم. بی خود زحمت کشیدیم و انرژی خود را خرج کردیم. بعد سر جای خود ایستاده ایم در رودخانه شنا کردید؟ در رودخانه هرچه زور بزنی سرجای خودت هستی. حالا یک متر این طرف آن طرف، هیچ حرکتی نکردی، جریان آب نمی گذارد هیچ حرکتی نکنی. این مسیر را هم خدا قرار داده است این تکوین را هم خدا قرار داده است. حرکت در این موقعیت را هم خدا قرار داده است.

پس بنابراین این قضیه هست، آن مطلبی را که مرحوم آقا می فرمودند، با آن خصوصیت در آن زمان برای آن مجلس بود، ولی خودشان نسبت به افرادی که می آمدند در منزل، مجالسی که داشتند و امثال ذلک به هیچ وجه یک همچنین مسئله ای نبود و همان طوری که من عرض کردم مسئله این بود که انسان نباید اسراف کند، نباید افراط کند، اندازه نگه دار که اندازه نکوست، خب دیگر به نظر می رسد که بیش از این توفیق مزاحمت نداریم و به ما بیش از نیم ساعت اجازه نداده اند که صحبت کنیم ان شاء الله بقیّه مطالب برای مجالس بعد و

إن شاء الله هرچه خدا خواست و هرچه که اراده او تعلق گرفت، ما باید مطیع باشیم.

یک مطلب را خدمت رفقا خواستم خودم عرض کنم و آن اینکه بنده حالم این طور است، غیر آدمی زاد هستیم دیگر!!، وقتی که صحبت می کنم، این صحبت در وضعیت و حالم تاثیر می گذارد و باید یک مقداری ساکت باشم و با کسی صحبت نکنم و الا آن تاثیر و خستگی تا آن شب و فردا ماندگار خواهد شد. لذا دوستان اطباء بنده را مکلف کرده اند که بگویم که بعد از جلسه که مصدع می شویم، اگر کسی مطلبی از جایی دارد، فرمایشی دارد، آن را در کاغذ بنویسد و با بنده صحبت نکند، بنده از این بابت عذرخواهی می کنم، لذا چه کنیم دیگر وقتی که وضعیت مان یک وضعیت غیر عادی است دوستان خودشان بنده را می بخشند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد